

مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی: قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه – معناشناختی آن

حمیدرضا شعیری*

(تاریخ دریافت ۹۳/۰۸/۲۰، تاریخ پذیرش ۹۴/۱۰/۰۹)

چکیده: گفتمان از دیدگاه زبانشناختی به کنشی فردی اطلاق می‌گردد که نتیجه استعمال زبان است. چنین کنشی که تجارب بیرونی و زیسته گفته پرداز را به همراه کنکاش درون زبان به حوزه گفتمان منتقل می‌کند ما را با ویژگی‌های متفاوت و متنوعی مواجه می‌سازد که این تحقیق فقط بخشی از آن را برجسته می‌سازد. از میان کارکردهای مختلف گفتمان سه ویژگی مقاومتی، ممارستی و مماشاتی وجوهی هستند که مبنای شکل‌گیری بسیاری از گفتمان‌ها به شمار می‌روند. تاکید بر این سه ویژگی به این دلیل است که هر کنش گفتمانی قبل از هر چیز آزادسازی میزانی از انرژی است که فرآیند گفتمانی و پویایی آن را تضمین می‌کند. همین انرژی است که سبب ایجاد فضای مقاومت، ممارست و یا حتی مماشات گفتمانی می‌گردد. مقاومت گفتمانی سبب می‌گردد تا یک وضعیت ایجابی و تثبیت شده نفی شود و وضعیتی متفاوت و جدیدی جایگزین آن گردد. مهمترین نتیجه نفی کارکرد ایجابی یک گفتمان ورود به چشم انداز جدیدی است که مسیر حرکت گفتمانی را باز نموده و می‌تواند شرایط رشد و استعلائی آن را فراهم سازد. کنش‌های گفتمانی همواره امکان تمدید حضور خود را در فرآیندی متفاوت از آنچه برای آن‌ها ترسیم شده است دارند. جریان‌های کنشی دارای آستانه مقاومت متفاوت هستند. با وارد کردن

shairi@modares.ac.ir

*. دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

میزانی از انرژی به یک جریان می‌توان مسیر حرکت آن را تغییر داد. مقاومت و ممارست قدرت گفتمانی را بازتعریف می‌کنند. به همین دلیل قدرت می‌تواند با گستره کمی، حضور خود شرایط ایجابی را تغییر دهد. اما گاهی نیز تقلیل و تضعیف همین گستره کمی نوعی ممارست جهت بهبود کیفی حضور است. به همان میزان که اسطوره‌سازی، مقاومت گفتمانی را افزایش می‌دهد به همان میزان نیز جذب و حل شدن در گفتمان‌های جاری شرایط مماشاتی حضور را افزایش می‌دهد. ویژگی مقاومتی گفتمان راه را بر استعلای ساحت حضور کنش‌گران گفتمانی می‌گشاید. چنین مقاومتی امکان جابجایی کنش‌ها و جلوگیری از انجماد آن‌ها را فراهم می‌کند. اینک باید دید چگونه و بر اساس چه کارکردهایی گفتمان وارد مسیر پویای ممارست و به پشتوانه آن تغییر وضعیت‌های ایجابی و تثبیت شده می‌گردد؟ هدف اصلی این مقاله بررسی و تحلیل سه ویژگی مقاومتی، ممارستی و مماشاتی گفتمان از دیدگاه نشانه - معناشناسی جهت تبیین این موضوع مهم است که گفته پردازی فضایی چالشی است که استحاله و استعلای معنا در آن وابسته به تغییر شرایط ایجابی به شرایط سلبی و یا پویاجهت جلوگیری از رسوب معناست.

مفاهیم کلیدی: گفتمان، مقاومت، ممارست، مماشات، نشانه - معناشناسی.

مقدمه

گفتمان از دیدگاه نشانه - معناشناختی کنشی است که شکل‌گیری آن مبتنی بر چهار عامل اساسی است که عبارتند از جهت‌مندی^۱، موضع داری^۲، زاویه دید^۳ و روی آورد^۴. جهت‌مندی، مسیر حرکت گفتمان را مشخص می‌کند: گفتمان می‌تواند در مسیر کمی، کیفی، کاهش، افزایش، تنشی و غیره حرکت کند. موضع داری مبدأ شکل‌گیری گفتمان را تعیین می‌کند: به عنوان مثال گفتمان از موضع اول شخص مفرد و یا سوم شخص مفرد شکل می‌گیرد. زاویه دید سبب می‌گردد تا از میان ممکن‌های موجود یک ممکن انتخاب و برجسته شود. و بالاخره روی آورد باعث می‌شود تا کنش‌گر گفتمانی به سمت ابژه مشخصی متمایل شود که تضمین‌کننده نظام ارزشی گفتمان از طریق انتقال آگاهی ابژه مورد نظر به کنش‌گر است. این دیدگاه در مورد گفتمان سبب تمایز ما از

1. Orientation/ Orientation
2. Position/Position
3. Point de vue/ Point of view
4. Intention/Intention

دیدگاه فوکویی و فرکلافی می‌گردد. در واقع ما گفتمان را فرآیندی می‌دانیم که نتیجه کنش گفته پردازی^۱ است و از طریق زنجیره دالی و مدلولی ایجاد می‌گردد. همین کنش است که سبب می‌شود تا انرژی‌های متفاوتی به فضای گفتمانی تزریق گشته تا گفتمان محل چالش، جابجایی، بازپردازی، تغییر و تحول زبان از شرایط رایج و عمومی به شرایط خاص و منحصر به فرد باشد. در نتیجه، وضعیت‌های ایجابی و منجمد به وضعیت‌های پویا و سیال استحاله می‌یابند.

پس گفتمان همواره در درون خود انرژی‌هایی را ایجاد می‌کند که سبب شکل‌گیری روی آورد، نزد کنش‌گران گفتمانی می‌شود. همین روی آوردها هستند که مسیرهای متعددی را در درون گفتمان می‌گشایند. از جمله این مسیرها می‌توان به چالش‌های درون گفتمانی اشاره نمود. این چالش‌ها سبب شکل‌گیری قلمروهایی می‌شوند که هر یک می‌توانند در راستای مقاومت^۲ در برابر دیگری و یا مماشات^۳ با او حرکت کنند. در صورت مقاومت یک قلمرو در برابر قلمرویی دیگر لازم است که شرایط ایجابی تغییر کند و بر اثر ممارست^۴ در برابر آن یا شرایط جدیدی جایگزین آن شود و یا این که مسیر حرکتی جدید بر روی گفتمان گشوده شود. در بعضی موارد مقاومت تا جایی پیش می‌رود که باعث فتح جدیدی برای کنش‌گر گفتمانی می‌گردد. این فتح زمانی تحقق می‌یابد که یک باور جدید ایجاد شود و جای باوری کهنه را بگیرد. اینک باید دید چگونه و بر اساس چه حربه‌ای قلمروهای گفتمانی در برابر یکدیگر مقاومت نموده و با ممارست راه را بر یک وضعیت ایجابی تثبیت شده می‌بندند و سپس چشم انداز جدیدی را ایجاد می‌کنند. که مبتنی بر خلق جریان‌های جدید است، چگونه گفتمان‌ها بر اثر مقاومت و ممارست قادر به فرو ریختن نظام‌های ایجابی و ایجاد نظامی پویا و تحول‌گرا هستند؟ نباید فراموش کرد که در بعضی موارد مقاومت با مانع برخورد می‌کند و از ادامه حرکت باز می‌ماند؛ در این حالت است که گفتمان مسیر مماشات را دنبال می‌نماید. چگونه و بر اساس چه شرایطی مقاومت گفتمانی به مماشات گفتمانی تغییر می‌یابد؟

از نشانه‌شناسی تا نشانه - معناشناسی^۵ گفتمانی

در مقاله‌ای تحت عنوان «از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه - معناشناسی گفتمانی» (شعیری، ۱۳۸۸) ضمن تبیین ویژگی‌های این دو رویکرد، بر این موضوع تاکید داشتیم که نشانه معناشناسی گفتمانی (آن‌گونه که مورد نظر مکتب پاریس است) دیدگاهی فرآیندی است که بر رابطه زنجیره‌ای

1. Enonciation/ Enunciation
2. Résistance/Resistance
3. Assentiment/ Appeasement
4. Insistence/ insistance
5. Sémiotique/ Semiotics

و پیش‌انگاشته^۱ بین دو سطح زبانی یعنی سطح صورت و محتوا استوار است. در حالی که نشانه‌شناسی^۲ بر اساس تعاریف بنیادی آن بر رابطه‌ی دالی و مدلولی بر اساس واحدهای کمینه‌ای و بدون در نظر گرفتن زنجیره‌ی روابط یا فرآیند استحاله‌ای معنا استوار بوده است. نکته‌ی مهم دیگر در بیان تفاوت این دو رویکرد را باید در این دیدگاه دانست که نشانه-معناشناسی گفتمانی زنجیره‌ی نشانه‌ها را در خدمت فرآیند تولید، تغییر و توسعه‌ی معنا می‌داند. اما نشانه‌شناسی کلاسیک واحد نشانه‌ای را هدف غایی خود می‌داند. در رابطه با معناشناسی^۳ نیز باید توجه داشت که در این رویکرد معنا مبتنی بر اهداف از پیش تعیین شده و یا تغییر معنای اولیه به معنای ثانوی در درون زبان استوار است. در این حالت، معنا به امری بسته و قابل پیش‌بینی محدود می‌گردد. همین تقلیل معنایی سبب می‌شود تا نشانه - معناشناسی گفتمانی همانند جریان‌ی چالشی، فرآیندی در کنش، موقعیتی، یا بافت مدار، به بررسی ساز و کار معناهای غیرقابل پیش‌بینی، باز و در حال تحول بپردازد. در این صورت، معنا تابع مدیریت زنجیره‌ی فرآیندی گفتمان است و کنش‌ها در آن پیوسته در حال تغییر، تحول، جابه‌جایی و یا استحاله می‌باشند. هدف از این تحقیق نیز نشان دادن این موضوع است که چگونه چالش‌های گفتمانی بستری را فراهم می‌آورند که در آن گفتمان از طریق مقاومت و ممارست راه را بر رسوب معنا بسته و استعلای^۴ آن را سبب می‌گردد.

کارکردهای گفتمان: گفتمان تاییدی و ایجابی

هر گاه از منظر نشانه - معناشناسی از گفتمان سخن بگوییم چاره‌ای جز مراجعه به ساحت حضور کنش‌گری که چهار وجه بارز دارد، نداریم: الف) کنش دارای کنونیت می‌باشد و در حال انجام و تحقق است؛ ب) کنش توسط کسی که در مرکز سامان دهی گفتمان و عملیات گفته پردازی قرار دارد تحقق می‌یابد؛ ج) حضور چنین کنش‌گری دارای وجهی پدیدار شناختی است و به همین دلیل برای ما کاملاً محسوس است؛ د) کنش جریان‌ی زنده و پویا است که هم تاییدی بر حضور کنش‌گر و هم گواهی بر حاضر بودن کنش است.

در ارتباط با این چهار ویژگی، امیل بنونیست در مقاله‌ای بر «حضور و نظارت گفته پرداز بر جریان گفته پردازی خود تاکید دارد» (Benveniste, ۱۹۷۴: ۸۲). با توجه به این چهار ویژگی می‌توان این پرسش را مطرح کرد که گفتمان چه نوع کنشی است؟

-
1. Présupposition/ Presupposition
 2. Sémiologie/ Semiology
 3. Sémantique/Semantics
 4. Transcendance/Transcendence

- (۱) گفتمان کنشی است که سبب بسط و توسعه معنی‌های موجود در زبان و شکل‌گیری معناهای جدید می‌گردد.
- (۲) گفتمان عملی است که شرایط مشترک، عمومی و یکسان زبانی را به کارکردهایی ویژه، خاص و منحصر به فرد تبدیل می‌کند.
- (۳) گفتمان بر اساس دو فرآیند جانشینی و هم‌نشینی عمل می‌کند که چنین امری موجب شکل‌گیری گفتمان روایی یا غیرروایی می‌گردد.
- (۴) گفتمان ما را با آنچه که در پشت نشانه‌ها می‌گذرد مواجه می‌سازد (آن روی سکه را می‌نمایاند).

اینک با توجه به گفتمان و ویژگی‌های آن، باید بین آنچه که ژان کلود کوکه (Coquet, ۱۹۹۷) (۲۴۸) دنیای گزاره‌های غیر ایجابی (شاید بتوان گفت توهمی) و دنیای گزاره‌های ایجابی می‌نامد، تفاوت قایل شد. اگر گفتمان نیز دو رو داشته باشد، یک روی آن وجه غیر ایجابی است که همان زبان شهودی می‌باشد و بر اساس فعالیت حسی عمل می‌کند؛ و وجه دیگر آن تفکر و اندیشه شناختی است که کارکرد ایجابی دارد. در این‌جا نمی‌توان این گفتهٔ مرلوپونتی را نادیده گرفت که «این زبان است که سوار بر ماست و ما را در احاطهٔ خود دارد و نه ما زبان را؛ این وجود است که در درون ما سخن می‌گوید و ما فقط این سخن را بیان می‌کنیم» (Merleau-Ponty, ۱۹۶۴ : ۲۴۷).

اگر بخواهیم این دو وجه زبان را روشن‌تر بیان کنیم، باید از وضعیت زبان پیشاگزاره‌ای^۱ و زبان گزاره‌ای^۲ یا از وضعیت زبان غیرایجابی^۳ و زبان ایجابی^۴ صحبت کنیم - شاید هم بتوانیم بگوییم زبان غیرکنشی و زبان کنشی. زبان غیرکنشی همان وجه شهودی حضور است که هنوز ویژگی‌های گفتمانی را دارا نیست و به همین دلیل پای ناکنش‌گر در میان است. اما زبان کنشی، هم‌کنش، هم‌حضور، هم‌شناخت و هم‌تحقق را با خود دارد و به همین دلیل کنشی است. وجود غیرشناختی که زبان پدیداری به واسطهٔ آن فعال می‌گردد را می‌توان به حضور بکر و یا زبان بکر تعبیر کرد. اولین برخورد با چیزها و یا با واقعیت برخوردی بکر است که آگاهی و شناخت در مورد همان چیزها وجه کنشی را فعال می‌کند که حضور یا زبان ایجابی بر اساس آن شکل می‌گیرد. در این صورت حضور دست‌خورده شده است و دیگر آن معصومیت و یا بکر بودن خود را ندارد. یعنی بعدی از زبان که حکایت از «آن حضور» دارد می‌تواند جای خود را به بعد دیگری از آن که ساماندهی شده و دست‌خورده است بدهد و در این حالت ناکنش‌گر زبانی به کنش‌گر زبانی تبدیل می‌گردد.

1. Anté-prédicatif/ Anti-Predicative
2. Prédicatif/Predicative
3. Antéassertif/Anti-assertive
4. Assertif/ Assertive

ناکنش گر قسمتی از حضور است؛ یعنی وجهی از غیاب را به دامنه حضور می‌کشاند. کنش‌گر بر حضور، مَهر شناخت و تایید می‌زند. به این ترتیب آنچه که فتح شناختی حضور نامیده می‌شود بر این نکته تاکید دارد که گزاره ایجابی شکل گرفته است. مارسل پروست نیز به همین مورد اشاره دارد و تاکید می‌کند که قبل از شناخت، تن فعال می‌شود تا نوعی شناخت از محل حضور بدهد و سپس شناخت می‌تواند بر این پیش‌شناخت تکیه کند: «وجودم در پی این بود که دریابد کجا هستم و به شناخت نمی‌رسید» (Proust, ۱۹۵۴: ۳۵۱-۳۵۲).

اینک پرسش اصلی این است که آیا نه-شناخت و شناخت و یا حضور شهودی و شناختی در برابر یکدیگر مقاومت هم می‌کنند و یا این‌که همواره بین آن‌ها مامشات وجود دارد؟ در واقع، همه گفتمان‌ها به محلی برای ایجاد مقاومت و یا ممارست و مامشات در برابر چیزها یا در برابر خود تبدیل می‌گردند. در هر حال برای عبور از وضعیت پلاستیکی حضور (توهم حضور یا حضور مجازی) به حضور شناختی و عینی لازم است که سیالیت و روانی دنیا به نوعی وضعیت ثبات برسد. این ثبات همان نقطه‌ای است که می‌شود با تفکیک و شناخت به قطعیتی ایجابی در مورد چیزها و دنیا رسید. گاهی دنیا در مقابل این قطعیت حضور به دلیل غرق شدن سوژه در ابهام و وضعیت نه-شناختی مقاومت می‌کند و تلاش کنش‌گر، همچنان که در مثال مارسل پروست دیدیم، به جایی نمی‌رسد. به همین دلیل ما شاهد لیز خوردن دنیا و یا گریز آن از برابر چشمانمان هستیم. در این صورت آیا با نوعی تعقیب و گریز بین نه-شناخت و شناخت مواجه هستیم؟

به گفته معروف «زمین گرد است» دقت کنیم. زمین موضوعی است که به آن می‌پردازیم. گرد بودن صفتی است که به زمین نسبت می‌دهیم. اما برای این‌که گفتمان بتواند در وضعیت شناختی قرار گیرد به فعل «است» نیاز داریم. این فعل بودن سبب می‌گردد تا در یک وضعیت ترکیبی، زمین و گرد، معنادار شوند و ما به مرحله شناخت هدایت شویم. اما شکی نیست که در ذهن ما این گفته باید در نفی و یا رد گرد نبودن زمین بیاید. این نکته نشان می‌دهد که گفته شناختی مورد نظر یک پیشینه وجودشناختی دارد. یعنی هستی جهان را هدف گرفته است. حالا سبب شناخت نسبت به گرد بودن می‌شود، به همین ترتیب گرد نبودن را که ریشه حرکتی و یا پویای این گفته است نفی می‌کند. به همین سبب باید به وجه شناختی، وجه قضاوتی زبان را اضافه کنیم. چون حکم زبانی به گرد بودن در مقابل گرد نبودن داده شده است. اما نکته مهم دیگری که از این بحث حاصل می‌گردد این است که با این شناخت و قضاوت شخص گفته پرداز در پی شکستن مقاومت باوری یا شناختی پیشین است. زبان همواره ما را به واقعیتی پدیدارشناختی ارجاع می‌دهد که از طریق آن یا در پی ایجاد شناخت و باوری جدید و یا تثبیت باوری قبلی و یا ترمیم آن است. به این ترتیب یا باید مقاومتی شکسته شود، یا مقاومتی شکل گیرد و یا مقاومتی ترمیم و بازسازی شود. ساده ترین مثال

در این زمینه گفتمان تبلیغاتی است که باید قادر باشد مقاومت مخاطب یا مشتری بالقوه را در مقابل کنش نخریدن بشکند.

این موضوع تاکید دارد که زبان را نمی‌توان از وجوه هستی‌شناختی آن جدا کرد. در غیر این صورت در قلمرو زبانی صوری و بلاغتی قرار می‌گیریم که منطقی مکانیکی از زبان است. «سوژه زبانی همه ابعاد واقعیت حضوری خود را از دست می‌دهد و به یک پوسته تبدیل می‌گردد که فقط به اصل ذات پنداری و اصالت^۱ زبان وابسته است. (...) به این ترتیب ناکنش‌گر زبانی جای کنش‌گر زبانی را می‌گیرد» (Coquet, ۲۰۰۷: ۳۴-۳۵).

در مثال «زمین گرد است» ابتدا با یک اتفاق گفته‌ای مواجه هستیم. در واقع، از دنیایی سخن گفته می‌شود که بیرون از من قرار دارد. یعنی «من» ریشه در واقعیتی بیرون از من دارد. این تقدم بیرونی که سخن مرا بنیان می‌گذارد واقعیتی است که گفته من بر مبنای آن شکل می‌گیرد. در نتیجه گفته من کاری جز تایید^۲ یک واقعیت موجود ندارد. به همین دلیل این نوعی عملیات تاییدی، ماقبل‌گفتمانی است. اما اگر گفته شود: «همان‌طور که فیثاغورث و گالیله می‌گویند زمین گرد است» باز هم با اتفاق گفته‌ای مواجه هستیم. ولی این بار مبنای گفته من خود زمین نیست، بلکه فیثاغورث و گالیله هستند. یعنی بنیان واقعیت موجود که اساس گفته من است را این دو دانشمند تشکیل می‌دهند. اما نکته مهم این است که گرد بودن زمین از زاویه دید دو دانشمند تایید شده است. با این وجود ما به دلیل استفاده از واژه «همان‌طور» یک قدم جلو می‌رویم و در درون نظام گفتمانی قرار می‌گیریم. به دیگر سخن، گفته پرداز^۳ (من) خود را با گالیله و فیثاغورث هم‌رای می‌داند و با موضع آن‌ها همراه می‌کند. چرا که به قول ژاک فونتنی در این جا «توانش شناختی گفته پرداز و کنش‌گران» (Fontanille, ۱۹۸۹: ۳۹) دانشمند با یکدیگر گره خورده است و گفته را به گفتمان تغییر داده است. در این حالت، گفتمان از تایید به سمت ایجاب حرکت می‌کند. به قول کوکه (Coquet, Ibid. : ۳۱)، تایید، گفتمان را بنیان‌گذاری می‌کند و اتفاق / ایجابی گفتمان را می‌بندد. در این مثال هم «من» و هم دانشمندان در یک نقطه مشترک قرار می‌گیریم که همین امر گفته را گفتمانی می‌نماید. در چنین وضعیتی گفتمان مماشاتی شکل می‌گیرد. در حقیقت، کنش‌گران یکدیگر را تایید می‌کنند و این تایید به دلیل پیوند بین گفته پرداز و کنش‌گران دانشمند و نهایی کردن یک امر شناختی، ایجابی محسوب می‌گردد. در یک نقطه قرار گرفتن «من» و «دیگران» سبب شده است تا ایجاب، مماشاتی هم باشد. گزاره‌های زبانی می‌توانند فقط در خدمت گزاره بودن خود باشند و ارزش دیگری نداشته باشند. در این صورت، نه تایید و نه ایجاب داریم و

-
1. Immanentiste/immanentistic
 2. Assertion/ Assertion
 3. Enonciataire /Enunciatee

حضور سوژه در حد ایجاد بلاغت ساختاری است. ارسطو نیز اشاره دارد که «ضرورت ندارد که حتما آنچه را که کسی می‌گوید از آن دفاع هم بکند» (Aristote, ۱۹۸۹: ۱۲۴).

مثال دیگری از ماگریت کمک می‌کند تا بحث را پیش ببریم. در تابلوی معروف / این یک پیپ نیست، اثر ماگریت با گفتمانی پیچیده مواجه هستیم.



ابتدا همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، تصویر پیپ به واقعیتی در دنیای بیرون ارجاع می‌دهد که به دلیل تطبیق کامل با واقعیت بیرونی وجه تاییدی گفتمان را نمایان می‌سازد و به همین دلیل در مماشات با جهان بیرون قرار دارد. اما بلافاصله آیکون کلامی «این یک پیپ نیست»، وضعیت تاییدی اول را نفی نموده و ضرورت ایجابی دیگری ارایه می‌دهد که ارتباط پیپ با دنیای هستی را مورد تردید قرار می‌دهد. این حرکت در جهت عدم تایید آنچه که خود یک بار تایید بوده است سبب می‌گردد تا گفتمان ایجابی در برابر پیپ بودن پیپ مقاومت کند. از آنجایی که این مقاومت وجهی از آنچه که در مرحله اول حضور چیزی جز تایید نبوده است را به چالش می‌کشد، وجه ممارستی زبان هویدا می‌گردد. برای بیان ساده‌تر این موضوع باید گفت که تصویر پیپ با واقعیت بیرونی پیپ در مماشات است؛ اما این مماشات به واسطه نظام نشانه‌ای کلامی و در جریان کنش نفی تغییر مسیر داده و دچار انحراف معنایی می‌گردد. این انحراف معنایی ضرورت ایجابی را به وجود می‌آورد که انتظار آن نمی‌رفته است. به دلیل این‌که ضرورت ایجابی در ادامه جریان تاییدی شکل نگرفته است به چالشی جدی بین

زبان تصویر و زبان کلامی تبدیل شده است. این چالش سبب شکل‌گیری ممارست‌گفتمانی در برابر آنچه که خود یک وضوح‌تاییدی از حضور پیپ می‌باشد، تبدیل شده است.

پس ممارست در این‌جا یعنی اصرار به نفی آنچه که حضوری مسلم و به‌تایید رسیده از جریان هستی است. گفتمان تصویری هیچ فاصله‌ای با واقعیت بیرونی پیپ قایل نشده است. اما در وجه شناختی و قضاوتی که وجه سوژگانی حضور است و فردیت‌کنش‌گر را به‌صحنه می‌کشد، امر مسلم حضور دچار چالش شده است. نه گفتن به پیپی که پیپ است، ممارست در تکذیب واقعیت موجود است. بنا بر این شناخت در برابر حضورپدیدار شناختی قرار می‌گیرد تا مشخص شود که منطق وجودی پیپ هر چند هم که محکم باشد، احتمال فرو ریختن آن در اثر ممارست زبانی غیر قابل تصور نیست. شاید بتوان تفاوت بین این دو گفتمان‌تاییدی و ایجابی را با این نقل قول از آندره مارتینه مشخص نمود که می‌گوید: «من دنیا را از منظر خود و دیگری به‌تایید می‌رسانم بدون این‌که میل واقعی ارتباط در من ایجاد شده باشد» (Martinet, ۱۹۶۱ : ۱۳). این گفته مارتینه به خوبی تفاوت بین تایید و ایجاب را مشخص می‌کند. در گفتمان دوم ماگریت، میل به حضور منحصر به فرد و ایجابی سوژه جهت ارتباط حقیقی با پیپ و مخاطبان آن سبب می‌گردد تا قدرت نه گفتن به آنچه که وجه آشکاری از واقعیت بیرونی است شکل گرفته و در این راستا سوژه وارد نظام ممارستی گفتمان گردد.

در هزار و یک شب، آنچه را که اتفاق‌روایی مهم می‌نامیم، جرات و جسارت شهرزاد است که در برابر رفتار کنشی سلطان به ممارستی از جنس روایی قابل تعبیر است. در واقع، شهرزاد یک سبک زندگی و یک جریان ایجابی که روندی یکسان یافته است را با ممارست‌گفتمانی خود تغییر می‌دهد. این موضوع نشان می‌دهد چگونه نظام نقش یافته و تثبیت شده سلطان در اثر ممارستی که دلیل آن پی‌گیری و استمرار روایی است، جریان نقش یافته و ایجابی را به جریان روایی در حال خلق و پویا تغییر می‌دهد. در واقع، شهرزاد با استفاده از حربه روایی، آنچه که دیگر سرنوشت رقم خورده دختران و زنان دیار شرق نامیده می‌شود را به وضعیت ارادی و اختیاری و هنجارپذیر اجتماعی تغییر می‌دهد. به همین دلیل روایت در هزار و یک شب ممارستی زیرکانه جهت برهم زدن نظم کنشی مبتنی بر قانون ایجابی شاهانه است؛ البته بدون این‌که چنین تغییر وضعیتی را سلطان پیش‌بینی یا ملاحظه کند.

با مراجعه به تاریخ بشریت، می‌توان مشاهده نمود که در ماجرای آدم و حوا، آنچه که سبب بیرون رانده شدن آدم از بهشت شد، مماشات او با حوا و از کف دادن مقاومت در برابر میوه بهشتی شد که به او پیشنهاد گردید. در نظام اسطوره‌ای جهان نیز می‌توان از پرومته^۱ یاد کرد. پرومته

1. Prométhée/Prometheus

دهنده آتش به انسان به جرم دزدیدن آتش از خدایان از طرف زئوس^۱ تنبیه می‌گردد؛ اما پرومته، که زئوس به دلیل خیانت و دزدیدن آتش (نماد دانایی) کینه او را به دل گرفت و تنبیه ابدی (او را به تخته سنگی بستند و عقابی مامور شد جگر او که هر شب بازسازی می‌شد ببلعد) را برایش نوشت، در مماشاتی با زئوس بخشیده شد و مقامی ابدی یافت. در واقع، پرومته زئوس را آگاه ساخت که اگر با تتیس^۲ ازدواج کند، فرزندش او را از تخت به زیر خواهد کشید. این مماشات با زئوس سبب جاودانگی او شد. نکته قابل تامل در این بحث این است که پرومته از قلمروی مقاومت و وضعیت استقلال کنشی که همان ربودن آتش از خدایان بود به وضعیت مماشات و هم سویی با خدایان سوق می‌یابد. این ویژگی نشان می‌دهد، جریان خلقت چه در ابعاد اسطوره‌ای و چه در ابعاد دینی، پر از جریان مقاومت و ممارست و مماشات است.

در دنباله این بحث توجه به توضیحات بالا و در محدوده این جستار تلاش می‌کنیم با ارایه چند نمونه ادبی بحث مقاومت و ممارست گفتمانی را دنبال نماییم.

قلمروهای گفتمانی

هر گفتمان قلمروهایی را برای خود تبیین می‌کند. این قلمروها به دلیل این‌که در درون فرآیندی به نام ارتباط قرار می‌گیرند ناچار به تعامل با یکدیگر هستند. در بعضی موارد ارتباط هم سو است و بین قلمروها رابطه هم پوشانی وجود دارد. اما در بعضی موارد، رابطه بین این قلمروها هم سو نیست و بنا بر این به جای هم پوشانی رابطه‌ای چالشی، رقابتی یا تنشی بین آن‌ها به وجود می‌آید. در نتیجه قلمروها در برابر یکدیگر مقاومت می‌کنند. دلایل این مقاومت هم متفاوت است. گاهی مقاومت برای جلوگیری از نفوذ یک قلمرو به قلمروی خودی است. مقاومت می‌تواند برای به عقب راندن قلمروی که تا حدی جلو آمده است و لازم است از پیشروی آن جلوگیری شود، شکل گیرد. گاهی مقاومت برای متمایز و کارآ جلوه دادن قلمرو خود و ناکارآ وانمود کردن قلمرو رقیب است. در بعضی موارد مقاومت برای تضعیف ساحت حضور یک قلمرو و افزایش قدرت حضور قلمروی خود است. مقاومت می‌تواند راهی برای بر هم زدن موازنه قدرت بین قلمروها و بازتعریف آن‌ها نیز باشد. گاهی مقاومت جهت حفظ هویت و خود-همانی در برابر غیریت است. گاهی مقاومت، کارکرد جمعی دارد و جهت دفاع از حیثیت یک جمع شکل می‌گیرد. گاهی مقاومت ارزش محور است. یعنی ارزشی در برابر ارزشی دیگر ترجیح داده می‌شود و یا این‌که از ارزشی که توسط ارزشی دیگر مورد تهدید قرار گرفته دفاع می‌شود.

1. Zeus/Zeus

2. Thétis/Thetis

در رابطه با بحث ارزش لازم به تاکید است که باید در مطالعات زبانی، ارزش^۱ را از معنا^۲ متمایز دانست. به عنوان مثال، معنای یک سکه پانصد تومانی وابسته به تفاوت آن با سکه‌هایی است که کمتر و یا بیشتر هستند. این تفاوت در درون زبان یک رابطه سلبی می‌سازد. یعنی این‌که سکه پانصد تومانی سکه‌های کمتر یا بیشتر از خود را سلب می‌کند. اما ارزش همین سکه همانطور که فردینان دوسوسور نیز تاکید دارد وابسته به امر دیگری است که همان ایجاد توانش در خرید یک عدد نان است. در این‌جا سکه، رابطه جدیدی می‌سازد که در اقتصاد تحت عنوان مبادله شناخته شده است. نباید فراموش کرد که سکه و نان از یک جنس نیستند و دارای دو طبیعت متفاوت می‌باشند، ولی در این مثال بر حسب ضرورت در ارتباط قرار می‌گیرند و تولید ارزش می‌کنند. این استدلال نشان می‌دهد که اگر در تولید معنا سکه پانصد تومانی و دویست تومانی از یک جنس هستند ولی در تولید ارزش از یک جنس نیستند. اینک اگر همین دیدگاه را به حوزه قلمروهای گفتمانی تعمیم دهیم مشخص می‌گردد که هر قلمرو می‌تواند در چالش با قلمروی دیگر و تهدید یا تقویت معنایی آن ارزش جدیدی را برای آن قلمرو تعریف کند. این ارزش جدید می‌تواند مثبت یا منفی باشد. برای نمونه می‌توان به دو نوع چیدمان در مساجد اشاره کرد. مساجدی که فرش شده‌اند و امکان حضور در آن‌ها با کفش نیست و اما مساجدی هم داریم که در آن‌ها صندلی چیده شده است و به ویژه برای مجالس ختم در نظر گرفته شده‌اند. در این‌جا هیچ تغییری در معنای مسجد صورت نگرفته است. اما تغییر کامل چیدمان مساجد، دخالت صندلی‌ها و حضور با کفش سبب شده است تا در این مساجد نماز جماعت برگزار نشود و ارزش آن‌ها بیشتر محدود به برگزاری مجالس رسمی ختم باشد.

عناصر ایجاد مقاومت، ممارست و ممانشات گفتمانی

قلمروهای گفتمانی از ویژگی‌های گوناگونی برای ایجاد مقاومت و ممارست استفاده می‌کنند که در این جستار فقط به تعدادی از آن‌ها که تا کنون به آن‌ها دست یافته‌ایم، می‌پردازیم.

الف) مقاومت از طریق رابطه گستره‌ای و فشاره‌ای. چنین رابطه‌ای ما را وارد فضای تنشی می‌کند. فضای تنشی فضایی است که از دو منطقه فشاره‌ای و گستره‌ای تشکیل شده است. منطقه فشاره‌ای منطقه‌ای است که سوگیری آن بر درونه‌های عاطفی و کیفی حضور کنش‌گر متمرکز است؛ درحالی‌که منطقه گستره‌ای منطقه‌ای است که سوگیری آن بر دنیای بیرونی، کمی و شناختی متمرکز است. در منطقه گستره‌ای، اگر گستره فضای تنشی محدود و تقلیل یافته باشد، ما با وضعیت

1. Valeur/value

2. Signification/ signification

متمركز گستره‌ای مواجه هستیم. ولی اگر گستره فضای تنشی نامحدود و متكثر باشد، ما با وضعیت بسیط مواجه هستیم. اگر در گفتمانی با مقاومت فضای کمی در مقابل فضای کیفی مواجه شویم، امکان رشد شناختی افزایش می‌یابد. ولی اگر با مقاومت فضای کیفی در مقابل فضای کمی مواجه شویم، رشد گونه‌های عاطفی برجسته می‌گردند.

ب) مقاومت از طریق اسطوره بخشی. کارکردهای نمادین حضور می‌توانند سبب تزریق انرژی جدیدی به گفتمان شوند. چنین تزریقی در صورت استمرار، قابلیت استحاله حضور به اسطوره را دارد. وجه اسطوره‌ای همان چیزی است که تمام وجوه برجسته حضور را در یک پیکره جمع نموده و سبب می‌گردد تا آن پیکره دارای قدرتی خاص گردد. تجمیع اسطوره‌ای از طریق ممارست ایجاد می‌گردد. یعنی این‌که حضور وجه معمول و رایج خود را ترک می‌کند تا با آنچه که راز هستی نامیده می‌شود، هماهنگ گردد. به همین دلیل اسطوره سازی سبب ارتقای کنش گفتمانی گشته و انرژی معنایی و ارزشی جدیدی را به گفتمان تزریق می‌کند که جز از طریق ممارست بدست نمی‌آید. اسطوره بر اساس پایداری ارزش‌های نشانه‌ای که در یکجا تجمیع شده‌اند به دست می‌آید. به همین دلیل کارکرد اسطوره‌ای را ممارستی می‌دانیم.

ج) مقاومت از طریق رجوع به وجوه پدیدارشناختی حضور بر اساس اصل پدیدارشناسی حضور، رابطه ما با دنیا را نمی‌توان فقط یک رابطه مکانیکی دانست. به همین دلیل اگر در مواجه شدن با چیزها نگاه پدیدارشناسانه داشته باشیم در برابر بی معنایی از خود مقاومت نشان داده و حضور نمادین خود را تقویت می‌کنیم. جهت تحقق این امر کافی است بتوانیم حضور خود را با لایه پنهان و عمیق چیزها گره بزنیم تا جایی که هر چیز قادر باشد فراتر از آنچه که می‌نماید وجهی از هستی پنهان و یا فراخوانده نشده خود را بر ما نمایان سازد. به این ترتیب، دسترسی به این وجه از هستی دنیا سبب می‌گردد تا تصویر متمركز و قدرتمندی از حضور در ما ارایه گردد که ارکان گسترش تا مرز اسطوره شدن را داشته باشد. در واقع، به دلیل گره خوردن با عمق وجود، حضور آن‌گونه استعلا می‌یابد که امکان هر آسیبی نسبت به آن غیر ممکن گردد.

د) مقاومت از طریق استمرار بی پایان کنش‌ها در درون هستی. به دلیل ویژگی‌های پدیدارشناختی حضور و هم آمیختگی بین عناصر هستی، کنش‌های ما از هر نوع که باشند امکان استمرار در کنش دیگری را دارند. این امر را می‌توان استمرار جوهر کنش در کنش دیگر در زمان و مکان دیگری دانست. این مساله سبب می‌گردد تا با وجه اسرارآمیز کنش‌ها مواجه شویم که شاید دارای هیچ توضیح و توجیه شناختی و منطقی نیز نباشند. این انعکاس کنش در کنشی دیگر حضور اسرار آمیزی را ایجاد می‌کند که مقاومت و یا ممارست هر کنش از طریق جوهر همیشه حاضر آن در ذات هستی را سبب می‌گردد. این موضوع را می‌توان در زبان عامیانه با گفته «جواب خوبی‌ها و

گرفتم» و یا «چوبش و خوردی»، تعبیر نمود. استمرار جوهر کنشی یا مقاومتی را می‌سازد و یا مقاومتی را می‌شکند.

ه) مماشات به دلیل تضعیف رابطه بین «من» و «خود». هر گاه انسجام حضور کنش گر به واسطه دخالت دیگری شکسته شود، راهی جز مماشات برای جبران خلل در حضور باقی نمی‌ماند. این دیگری می‌تواند جامعه، فرد، فرهنگ یا حتی یک ابژه باشد. بنابراین، گاهی کنش گر در مسیر حرکت خود دچار گسست در یک پارچگی شده و با تضعیف موقعیت مواجه می‌گردد. مماشات تلاشی است جهت ترمیم جراحتهایی که در اثر جدایی بین من و خود رخ می‌دهد. اما گاهی همین تلاش حضور را از کیفیت ساقط نموده و به آن جنبه مکانیکی می‌دهد. یعنی افراط در مماشات می‌تواند تمام ابتکار عمل را از کنش گر گرفته و او را به یک عروسک خیمه شب بازی تبدیل کند. به همین دلیل مماشات باید به عنوان یک حربه در شرایطی که حضور دچار خطر جدی است مورد استفاده قرار گیرد؛ اما کنترل و مدیریت هوشمندانه آن جهت جلوگیری از مکانیکی شدن حضور ضروری است.

ویژگی‌های مقاومت و تعرض بر اساس کارکرد رابطه‌ای

۱) هر جریان گفتمانی دارای کارکردی گستره‌ای است که می‌تواند زمانی، مکانی و یا فیزیکی و مادی باشد. در این حالت، گفتمان دارای رشد کمی است. این گستردگی می‌تواند آن قدر افزایش یابد که سبب تعرض به قلمروی دیگر شود. گفتمان از طریق افزایش حجم و یا رشد گستره کمی می‌تواند مقاومت خود را در برابر قلمروی دیگر افزایش دهد.

کوچه‌ها بازتر می‌شوند.

خیابان‌ها بلندتر

شهرها طولانی تر

اما حوصله‌ها هر روز کمتر و کوچکتر می‌شوند

و عشق‌ها کوتاه‌تر. (گوهر پور، ۱۳۹۳: ۱۶)

در این نمونه با افزایش کمی قلمرو در سه سطح مواجه هستیم.

در سطح افزایش عرض (بازتر شدن)

در سطح افزایش ارتفاع (بلندتر شدن)

در سطح افزایش طولی (طولانی تر شدن).

در این سه سطح ما با افزایش کمی مکانی مواجه هستیم. هر چه گستره کمی افزایش می‌یابد، تعرض بیشتری به قلمرو حضور سوژه شکل می‌گیرد. این قلمروی حضور همان چیزی است که ساحت حضور سوژه در ابعاد عاطفی می‌نامیم. بنابراین ما در وضعیت ناهم سو و چالشی قرار داریم. با افزایش حضور یک قلمرو، حضور قلمرو دیگر تضعیف می‌گردد.

بر خلاف گستره کمی، گفتمان می‌تواند رشد کیفی داشته باشد و تراکم آن نقطه‌ای باشد. در این حالت قلمرو کیفی به شکل فشاره‌ای و قبضی رشد می‌کند. در این شرایط کیفیت حضور سوژه تغییر نموده و تورم در بعد درونه‌ای شکل می‌گیرد. رشد قلمرو کیفی می‌تواند قلمرو کمی را آنقدر به حاشیه براند که امکان بروز و تعرض نداشته باشد.

یکی از همین روزها می‌فهمی
می‌فهمی بره‌هایی که من برایت کشیده‌ام
تمام زندگی‌ات را شیر می‌دهند.
بره‌هایی که من برایت کشیده‌ام گلها را نمی‌خورند
روباها را اهلی می‌کنند
از می‌خواره‌ها سوال نمی‌پرسند
و فانوس‌های دریایی را دوست دارند.

بره‌هایی که من برایت کشیدم جاودانه‌اند؛ حتی اگر شبیه بره نباشند! (گوهرپور، همان : ۴۶)
همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، افزایش قدرت قلمروی کیفی همه قلمرو کمی را وابسته به خود می‌کند، به گونه‌ای که هیچ قلمرو کمی نمی‌تواند در مقابل این قلمرو کیفی مقاومت نموده و آن را نفی کند. «بره‌هایی که من برایت کشیده‌ام» قلمرویی کیفی است که بر قلمرو کمی احاطه دارد و آن را تحت کنترل خود قرار داده است. به همین دلیل، این بره‌ها «تمام زندگی‌ات را شیر می‌دهند» در این جا افزایش کیفی حضور با واژه «جاودانه‌اند» نشان داده شده است.

این رشد کیفی آن قدر مهم است که حتی اگر کمیت کارکرد آیکونیک (شمالی) خود را هم از دست داده باشد یعنی حتی اگر بره‌ها شبیه بره هم نباشند، باز جاودانه‌اند؛ چون حضور آن‌ها دیگر وابسته به درجه کمی و ابژکتیو حضور که شباهت با مرجع خود است، نمی‌باشد. در این جا باید به گسست محتوایی بین قلمرو کمی و کیفی دقت نمود: بره‌هایی که من برایت کشیده‌ام، همه بره‌هایی را که در دنیای بیرون حضور دارند، به دلیل قدرت کیفی نفی می‌کنند. بنا بر این دنیای کمی (بره‌های ارجاعی) قدرت مقاومت در برابر بره‌های نمادین که حالا وجه هایپرایکونیک^۱ یافته‌اند را ندارند.

تغییر حضور از طریق تغییر نمادین انرژی

بعضی از گونه‌های موجود در هستی می‌توانند میزان انرژی مشخصی با کارایی محدود داشته باشند؛ اما با تزریق انرژی جدید به آن‌ها می‌توان مقاومت آن‌ها را تغییر داد و در نتیجه حضور ساده آن‌ها را به ممارستی نمادین تبدیل کرد.

1. Hyper-icônique/ hyper iconic

به عنوان مثال، اعداد را در نظر بگیرید. اعداد کار تعداد، نام گذاری، رمزگذاری، ترکیب بندی، شمارش و غیره را انجام می‌دهند. حالا اگر انرژی جدیدی به همین اعداد وارد شود، مقاومت این اعداد در برابر آنچه که کار متداول (روتین) آن‌هاست می‌شکند و ممکن است ساختار همیشگی خود را ترک کنند. به همین دلیل عدد هفت در بسیاری از فرهنگ‌ها فقط عدد نیست و قداست یافته است. استعلائی عدد سبب می‌گردد تا با حضور نمادینی از عدد مواجه شویم که مقاومت جدیدی به اعداد می‌بخشد و حتی کارکرد قبلی آن‌ها را نفی می‌کند تا به این ترتیب وجه ممارستی اعداد تجلی یابد: هفت اقلیم، هفت خوان، هفت آسمان، هفت مرحله و ...

بعضی از ساعت‌ها نحس اند

اگر می‌خواهی دامن‌ت را نگیرد

باید هفت بار از هفت چاه، هفت لیوان آب بیاوری

و با زعفران و گلاب بنویسی «زندگی»!

آن وقت دختری از پنجره رو به رو

یک روز صبح زود سرش را بیرون می‌آورد

و دیگر هیچ وقت آن پنجره بسته نمی‌شود. (گوهرپور، همان: ۶۰)

در این‌جا هفت دیگر فقط تکرار نیست، عدد نیست، برای نشان دادن و شمردن نیست. ترتیب، نظم و شناسه نیست. هفت کاربرد وجودشناختی دارد و با جریان هستی مرتبط است. هفت تعیین کننده ساحت حضور سوژه در ارتباط با هستی و منبع مقاومت او در برابر نحسی ساعت است. عدد با راز هستی گره خورده است. عدد بار اسطوره‌ای یافته است. این یعنی ممارست عدد برای چیزی غیر از آنچه که عادت بر او تحمیل نموده است. ممارست عدد را فراتر از عدد بودن می‌برد. چرا مقاومت و ممارست قدرت اسطوره سازی دارند؟ به این دلیل که اسطوره قدرت تجمیع جریان‌ها و دنیاها و جهان - نمودها را در یک‌جا و یک‌شکل دارد. این همان چیزی است که یک قدرت درونی شده را به اسطوره می‌دهد. اسطوره تجمیع همه حضورهای ممکن در یک حضور استحکام یافته است. اسطوره خود یعنی مقاومتی که انرژی آن درونی شده و به اتمام نمی‌رسد. به همین دلیل ماندگاری می‌یابد. زمانی که این انرژی به اتمام برسد، اسطوره دیگر اسطوره نیست و می‌افتد.

شکل‌گیری مجدد سوژه از طریق ممارست

هر حضوری اگر دارای وجه پدیدارشناختی و هستی‌شناختی باشد دارای میزانی از انرژی است که قدرت مقاومت او را در برابر فرو افتادن افزایش می‌دهد. اما شکی نیست که سوژه‌ها می‌توانند با ممارست، مقاومت خود را افزایش دهند. نمونه‌ای از کافه پپانو کمک می‌کند تا مطلب تفهیم گردد.

• خیلی احساس بی فایده‌گی و بی مصرف بودن می‌کردم و علاوه بر این؛ یک بار که دختر هفت ساله‌ام برداشت و ازم پرسید: «بابایی تو چه کاره‌ای!» هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای نداشتم که بهش بدهم. تا وقتی هنوز زنده‌ام چند بار دیگر می‌توانم ابرویم را بیندازم بالا و بهش بگویم: «خودمم نمی‌دونم بابایی. اما اگر می‌نشستم و داستان بلندی می‌نوشتم و بعد منتشرش می‌کردم؛ می‌توانستم بهش بگویم: «اگر کسی یک وقت برگشت و ازت پرسید بابات چه کاره است، حالا توی مدرسه یا هر جای دیگری؛ یک نسخه از کافه پیانو را همیشه توی کیفیت داشته باش تا نشان‌شان بدهی و به شان بگویی بابام نویسنده‌ام. علتش این بود که نشستم و کافه پیانو را نوشتم (جعفری، ۱۳۸۶: ۲۶۶).

کافه پیانو آیکونی [شمایلی] است که حالا ساختار و شکل مشخص یک کتاب را به خود گرفته است. اما کافه پیانو فقط کتاب نیست؛ بلکه نمادی از پدر است که به واسطه آن پدر قدرت اسطوره‌ای یافته است. در این‌جا اسطوره قدرت تجمیع همه آنچه که از پدر بودن انتظار می‌رود را در خود دارد. نویسنده شدن همه گسست‌های شکننده را از بین می‌برد و تصویر منسجم و متمرکزی از ساحت حضور ارایه می‌دهد که دیگر به راحتی نمی‌شکند و تاب مقاومت آن در برابر «من که هستم؟» زیاد است. اسطوره هویت شکل یافته و خلل ناپذیری دارد.

مقاومت و ممارست اسرار آمیز کنش‌ها

هر کنش ما در این دنیا می‌تواند مستقل از ما در جایی دیگر و به گونه‌ای دیگر استمرار یابد. استمرار کنش ما در جایی دیگر، که از اسرار هستی است و از کنترل ما خارج است مقاومتی از آن کنش ایجاد می‌کند که می‌تواند عواقب و نتایج غیر قابل پیش‌بینی و تصور داشته باشد. کنش‌ها به این ترتیب سبب زایش کنش دیگر در هستی خود می‌گردند که مقاومت و ممارست آن کنش در برابر زمان‌ها و مکان‌هاست. یعنی هیچ زمان و مکانی پایان یک کنش را اعلام نمی‌کند.

«در خیابان از زنی ساعت را می‌پرسید. زنی می‌ایستد و به ساعتش نگاه می‌کند: پنج و ده دقیقه. این پرسش برای شما عملی است خاتمه یافته. اما خود این عمل، مثل هیولایی نوزاد، بی‌اعتنا به شما، به هستی مستقل خود ادامه می‌دهد. همان چند ثانیه کافی است تا زن، که به سرعت وارد ایستگاه مترو شده است، قطاری را که در همان لحظه به راه افتاده از دست بدهد. دو دقیقه بعد، قطار دیگری از راه می‌رسد زن سوار می‌شود. چند ایستگاه آن طرفتر تصادفی وحشتناک با قطاری که از سمت مقابل می‌آید باعث از دست رفتن جان تعدادی از مسافران می‌شود. زن که می‌توانست با قطار قبلی برود به خاطر یک عمل ساده شما نامش در فهرست قربانیان این تصادف رقم می‌خورد» (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۶۳).

در این نمونه، کنش زبانی یا گفتاری مساوی است با استمرار مقاومت و ممارست هستی کنش‌ی چیزی که کنش آن را از درون خود زاینده و به بیرون پرتاب نموده است. چنین استمراری بر

پایان ناپذیری یک کنش ساده از درون تاکید دارد. هر کنش در هستی استمرار می‌یابد و با این استمرار که شکلی از ممارست حضور خارج از کنترل ماست، کنش‌ها می‌توانند نتیجه‌ای در جایی دیگر به بار آورند و به این ترتیب تشخیص کنش‌ها امری است که ما همیشه بر آن‌ها احاطه نداریم؛ به شکلی که قدرت غافلگیر نمودن مجموعه‌ای از جهان هستی را دارند.

مماشات: جابه‌جایی مرزهای «من» و «دیگری»

مماشات گفتمانی امری است که به بازتعریف رابطه بین «من» و «دیگری» منجر می‌شود. این بازتعریف سبب می‌گردد تا یک دیگری، بین من و خود قرار گیرد. یک دیگری که بیرون از من قرار دارد و می‌تواند جامعه یا هر کنش‌گری باشد. البته گاهی هم این دیگری بخشی از خود من است که از من جدا می‌گردد و بین من و خود قرار می‌گیرد. بر این اساس، گفتمان مماشاتی دارای ویژگی‌هایی است که می‌توان به ترتیب زیر بیان کرد.

- الف) ورود به عرصه دیگری؛ این ورود یعنی تن دادن به بازی دیگری.
- ب) سکان حضور کنش‌گر دیگر فقط دست خودش نیست. بلکه یک دیگری هست که فرمان را در دست دارد و تو به یک حایل بین او و خودت تبدیل می‌شوی.
- ج) بنا بر این در مماشات بخشی از تو از خودت جدا می‌شود و بین دیگری و تو قرار می‌گیرد تا بتواند عمل و کنش ترکیبی یا انسجام بخش و یا حتی تبانی را به انجام برساند.
- د) مماشات محدودیت و مرز ندارد و می‌تواند جریان زنجیره‌ای ایجاد کند.
- ه) مماشات تراکم روایی را افزایش می‌دهد و هنجارها را از نگاه دیگری تعریف می‌کند.
- و) مماشات حضور کنش‌گر را مکانیکی می‌کند.
- ز) مماشات اگر اوج یابد کنش‌گر را به ناکنش‌گر تبدیل می‌کند. یعنی کنش‌گر درسی که دیگران از او می‌خواهند را خوب پس می‌دهد؛ اما ابتکار عمل را از دست می‌دهد.
- ح) مماشات استمرار سبک زندگی را آن‌گونه که در لایه‌های جمعی حضور تثبیت یافته است، تقویت می‌کند.

در سنگی بر گوری (۱۳۸۵) جلال آل احمد از پیوستگی بین مقاومت و مماشات سخن می‌گوید. مماشات با جریانی که می‌خواهد به هر شکلی او را صاحب فرزند کند. مقاومت در برابر همین جریانی که هم به جامعه، به علم، به تجربه، به سنت، به تاریخ و فرهنگ وابسته است. این رفت و آمد بین مقاومت و مماشات به یک چالش جدی حضور خود در برابر خود تبدیل شده است. «مساله اصلی این است که در تمام این مدت آدم دیگری از درون من فریاد دیگری داشته. یعنی از وقتی حد و حصر دیوار واقعیت کشف شد. و طول و عرض میدان میکروسکوپی. شاید هم پیش از

آن. و این آدم، یک مرد شرقی. با فریاد سنت و تاریخ و آرزوها و همه مطابق شرع و عرف. که پدرم بود و برادرم بود و دامادها هستند و همسایه‌ها و همکارهای فرهنگی و وزرا و هر کاسب و تاجر و دهاتی.» (همان : ۷۱).

در این‌جا مماشات موجب گسست بین من و خود می‌گردد. چون یک دیگری بین من و خود قرار می‌گیرد. این دیگری تصویر پدر و برادر و همسایگان و غیره است. پس مماشات یکپارچگی و انسجام کنش گر را از بین می‌برد. این انسجام می‌تواند آن‌قدر آسیب ببیند که جریان و روند حضور بهنجار را به حضوری نابهنجار تبدیل کند. گاهی همین مماشات می‌تواند نتایجی به بار آورد که جریان و روند حضور کنش گر را با بحران مواجه سازد. جلال آل احمد اشاره می‌کند که تن دادن به آنچه که جامعه و فامیل از او خواسته و استفاده از درمان‌های سنتی و خوراکی‌هایی که تجویز نموده‌اند و مماشات با این شرایط مزاج او را دگرگون ساخته است.

«و این کثافات خوراکی و تستوویرون‌ها چنان اعتدال مزاجم را بر هم میزد که اصلاً گمان نمی‌کنم آن چند ساله خودم بوده‌ام. اشتباهی کاذب پس از بی میلی عجیب؛ بعد پرخوری؛ بعد زیر و بالا شدن؛ بعد تهوع؛ بعد امساک؛ بعد اسهال؛ بعد کلافگی. اصلاً دیوانه می‌شدم. جای آن یارو صاحب تیمارستان خصوصی خالی که بیاید و یک انبان اسم‌های فرنگی روی حالات روحی آن ایامم بگذارد.» (همان : ۴۷).

نکته بسیار مهم این است که مماشات اگر اوج یابد، یکپارچگی و انسجام کنش گر تهدید می‌شود و ادامه این جریان می‌تواند او را به یک کنش گر مکانیکی تبدیل کند که وجه کنشی او آن‌قدر محدود می‌گردد که چیزی جز یک ناکنش گر از او باقی نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

در این جستار تلاش شد تا نشان داده شود چگونه گفتمان‌ها قادر به ایجاد وجهی مقاومتی، ممارستی و مماشاتی برای استمرار حیات کنش‌گران و یا ترمیم حضور آن‌ها هستند. همان‌طور که دیدیم زبان با عبور از وضعیت ایجابی و نفی آن سعی در ایجاد وضعیتی جدید و پویا دارد. در این حالت است که می‌توان از مقاومت و یا ممارست در برابر وضعیت‌های تثبیت شده و تلاش جهت استحاله آن‌ها سخن گفت. در واقع، متوجه شدیم چگونه فضای تنشی از طریق مقاومت ابعاد کمی‌حضور در مقابل ابعاد کیفی آن و یا برعکس فرآیند تولید معنا را کنترل می‌نماید. همچنین دریافتیم که تزریق انرژی نمادین به حضور می‌تواند سبب رشد وجه اسطوره‌ای و مقاومت آن در برابر هر نوع خللی گشته و استعلای معنای حضور را در پی داشته باشد. علاوه بر این، نشان دادیم که رشد ابعاد هستی‌شناختی حضور، بی‌زمانی و بی‌مکانی کنش‌ها، پایان‌ناپذیری و استمرار آن‌ها سبب رشد وجه اسرآمیزی از حضور می‌گردد که مقاومت دنیا در برابر تلاش‌های کنش گر را در پی

دارد. در مسأله مماشات گفتمانی هم به این نکته مهم اشاره نمودیم که با فرار گرفتن یک دیگری (از هر نوعی که باشد) بین من و خود، حضور کنش گر با تهدید مواجه می‌گردد. در این حالت، راهی جز تن دادن به شرایط و کنار آمدن با آن باقی نمی‌ماند.

در مجموع، هیچ گفتمانی را سراغ نداریم که دارای سطحی از انرژی و میزانی از مقاومت و ممارست در برابر شرایط تثبیت شده نباشد. اما گاهی گفتمان به دلیل شرایط خاص و پرهیز از چالش‌های فرهنگی و یا حتی اعتقادی و ایدئولوژیکی راه مماشات را پیش می‌گیرد. حتی در این حالت نیز نمی‌توان انرژی که در گفتمان به عنوان شرط مقدماتی گسست بروز می‌کند را نادیده گرفت. در مجموع استعلای گفتمانی بر اثر ممارست و مقاومت در برابر یک وضعیت ایجابی تحقق می‌یابد. در نظام‌های روایی و داستانی نیز شاهد دخالت کنش گران و مقاومت آن‌ها در برابر موانع جهت شکستن ابعاد تثبیت یافته و گذر از آن‌ها جهت دستیابی به شرایط جدید هستیم. داستان ماهی سیاه کوچولو روایتی است که نشان دهنده ممارست ماهی سیاه در برابر شرایط نامطلوب و شکستن سدهایی است که راه را بر چشم اندازه‌های موجود می‌بندد. گریز از حصار گفتمانی یعنی تزریق انرژی و اکسیژن به فضای گفتمان جز از طریق جابه‌جایی مرزهای حضور کنش گران بر اثر ممارست و مقاومت گفتمانی ممکن نیست.

منابع

- آل احمد، جلال (۱۳۸۵)، *سنگی بر گوری*، تهران: جامه داران.
- جعفری، فرهاد (۱۳۹۰)، *کافه بیانو*، تهران: نشر چشمه.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸)، «از نشانه شناسی ساختگرا تا نشانه - معناشناسی گفتمانی»، *فصلنامه تخصصی نقد ادبی*، س. ۲، ش. ۸، دانشگاه تربیت مدرس.
- قاسمی، رضا (۱۳۸۴)، *همنوایی شبانه ارکستر چوب‌ها*، تهران: انتشارات نیلوفر.
- گوهرپور، حسن (۱۳۹۳)، *کلید کوچک جهان*، تهران: نشر روزبهان.
- Aristotele (1989), *Métaphysique, Livre Gamma*, Dans B. Cassin et M. Narcy, *La décision du sens*. Paris: Vrin.
- Benveniste E. (1974), *Problèmes de linguistique générale*, t. 2. Paris: Gallimard.
- Coquet J. Cl. (1997), *La quête du sens*. Paris: PUF.
- Coquet J. Cl. (2007), *Phusis et Logos*, Vincennes: Presses universitaires de Vincennes.
- Fontanille, J. (1989), *Les espaces subjectifs, Introduction à la sémiotique de l'observateur*, Paris : Hachette.
- Martinet A. (1961), *Eléments de linguistique générale*, Paris: Colin.
- Merleau-Ponty M. (1964), *Le visible et l'invisible*, Paris: Gallimard.